

## ایران؛ جهنم یا بهشت (۲)

چند ساعت در فرودگاه معطل پرواز بودم. اندک اندک سر صحبت با نفر کناری باز شد. فردی با مدرک دکترای اقتصادی یا بانکداری بود که حدود ۳۰ سال در کانادا زندگی کرده بود و متولد آنجا بود. پدرش از پولدارها و کدخداهای مناطق کردنشین غرب ایران بود که در اوایل انقلاب از ایران خارج شده بودند. او حدود ۲۸ سال بدلیل تبلیغات منفی علیه ایران و ترس از شرایط ایران جرات نکرده بود که به ایران بیاید. در یکی دو سال اخیر رفت و آمدش به ایران زیاد شده بود. در مورد تفکرات خود درباره ایران نکات جالبی را با مضمون زیر می‌گفت:

"وقتی ما در کانادا بودیم از کودکی چیزهای وحشت‌آوری از ایران می‌شنیدیم و در تلویزیون و مجلات، مدام از اعدام‌های مخالفان سیاسی و دستگیری‌ها و زندانهای طولانی و شکنجه و غیره می‌دیدیم. طوری شده بود که فکر می‌کردم تفریح آخر هفته مردم تهران تماشا کردن اعدام‌های گروهی است! مردم ایران را در فقر و فلاکت محض می‌دیدم. در یکی از کنفرانسهای علمی در کشور ثالث با یکی از اساتید دانشگاه‌های ایران آشنا شدم و از من برای برگزاری دوره‌های آموزشی دعوت کرد. خانواده‌ام به شدت مخالف بودند و می‌گفتند به محض ورود به ایران دستگیر می‌شوم چون پدرم "خان" بوده! خودم هم خیلی نگران بودم ولی بالاخره گفتم من ایرانی هستم و پاسپورت ایرانی دارم لذا باید حق رفتن به ایران را داشته باشم. لذا هماهنگی‌های برگزاری دوره را انجام دادم و راهی ایران شدم.

با پیاده شدن در فرودگاه، استرس تمام وجودم را گرفته بود. وقتی داشتم از گیت رد می‌شدم فکر می‌کردم که الان صدای آژیر درمی‌آید و ... ولی هیچ اتفاقی نیفتاد و من از گیت رد شدم. همواره فکر می‌کردم الان یکی از پشت مرا خفت می‌کند و داخل ماشین می‌اندازد و ... ولی باز هم اتفاقی نیفتاد. تاکسی گرفتم و به یک هتل رفتم. خانواده‌ام خیلی نگران بودند. فوراً تماس گرفتم و گفتم هیچ کس با من کاری نداشت و من الان در هتل هستم. پدر و مادرم باور نمی‌کردند تا اینکه خودشان با شماره تلفن ثابت هتل تماس گرفتند و ...

صبح روز بعد برای گشت و گذار، یک تاکسی گرفتم و به داخل شهر رفتم. شب قبل، از استرس و ترس متوجه هیچ جا نشده بودم. وقتی در تهران می‌گشتم، اتوبان‌های عریض و طولی می‌دیدم که برایم خیلی عجیب بود. اصلاً فکرش را نمی‌کردم ایران اتوبان داشته باشد چون ما در اغلب فیلم‌هایی که از ایران می‌دیدیم کوچه‌های تنگ و کج و کوله و خیابانهای کم عرض و شلوغ و کثیف بود. حتی در فیلمهای جشنواره‌ای که در ایران هم ساخته شده بودند ما همین تصاویر را از ایران می‌دیدیم!! به دیدن برج میلاد رفتم و از عظمت و زیبایی آن حیرت کردم. واقعا نمی‌دانم چرا کارگردان‌های ایرانی که با هدف شرکت در جشنواره‌های خارجی فیلم می‌سازند یک نما از برج میلاد یا اتوبان‌های شهر تهران را نشان نمی‌دهند!! [ البته این فیلمهای جشنواره‌ای جایزه‌ای هستند برای بدبخت نشان دادن کشورهای غیر غربی].

کلاسهای آموزشی را برای برخی از موسسات بانکی و آموزشی برگزار کردم. استقبال خوبی شد و راضی بودند. جوانهای مستعد و علاقه‌مندی را در کلاسهایم می‌دیدم. بعد از آن، همکاری من با موسسات ایرانی شروع شد و ادامه پیدا کرد و من از این بابت خیلی خوشحال بودم چون بهانه‌ای شد تا هر از چند گاهی به ایران بیایم. هر دفعه که به ایران می‌آیم اگر ۲-۳ هفته کار داشته باشم حداقل ۴-۵ هفته می‌مانم و شهرهای ایران را می‌بینم و با فرهنگ و اقتصاد بازار مردم ایران آشنا می‌شوم.

وضعیت پوشش زنان و حجاب هم کلا برایم جالب بود و با آنچه شنیده بودم در مورد سختگیری‌های آنچنانی بسیار تفاوت داشت. فکر میکردم تراشیدن ریش و آستین کوتاه هم جرم است. واقعا تصویر کاملا سیاهی از ایران در ذهنم بود که اصلا با واقعتهای امروز مطابقت نمی‌کرد. واقعا افسوس می‌خورم که چرا در این سالهای طولانی به کشورم نیامدم.

در مدت این ۲ سال چیزهای جالب و بعضا عجیبی در اقتصاد مردم ایران دیدم. در بسیاری از موارد آنچه که اینجا وجود دارد با آنچه غرب از ایران نشان می‌دهد خیلی متفاوت است. من به عنوان یک اقتصاددان این تفاوتها را خیلی آشکارتر احساس می‌کنم و همیشه سعی کردم به جزئیات اقتصادی مردم بیشتر توجه کنم. به شهرستانهای مختلفی سفر کردم و کم کم به دیدن اقوام و فامیل در کردستان هم رفتم. دیدم که تعداد زیادی از مردم ایران (حتی در شهرستانها) دارای اتومبیل شخصی هستند که در ماه چند صد کیلومتر هم طی مسافت می‌کنند. متوسط استفاده از اتومبیل (کیلومتر طی شده) در ایران خیلی بالاتر از متوسط جهانی است چون بنزین در ایران همیشه مفت بوده و هست. در شهرستانها و حتی شهرهای بزرگ هم مردم خانه‌های ویلایی بزرگ دارند. وسایل داخل منازل هم از حد مورد انتظارم خیلی خیلی بالاتر بود. فکر می‌کردم مردم ایران الان تلویزیون رنگی هم ندارند ولی بعد متوجه شدم که یکی از بازارهای مصرف بزرگ تلویزیونهای LCD در دنیا، ایران است. همینطور در مورد یخچالهای جدید دوقلو و ساید و غیره. آنقدر که در خیابانهای تهران ماشین‌های لوکس دیدم در تورتو ندیدم. در ایران بعضی از مردم که زندگی اشرافی دارند، مالیات و هزینه‌های زندگی اشرافی را نمی‌دهند. مثلا در کانادا مالیات تردد در خیابان برای یک ماشین لوکس فراری چند ده برابر ماشین معمولی است لذا اگر کسی پول ماشین لوکس را هم داشته باشد، بخاطر تبعات مالیاتی آن براجتی سراغ ماشین لوکس نمی‌رود ولی در ایران اصلا اینطور نیست. مالیات منازل مسکونی بزرگ در آنجا بصورت تصاعدی افزایش می‌یابد. در کل زندگی اشرافی در غرب هزینه‌های خاص خود را تحمیل می‌کند ولی در ایران اصلا اینطور نیست. در آنجا داشتن تلویزیون در منزل مالیات مجزا دارد به غیر از هزینه کانالهای خصوصی مختلف که باید پرداخت شود. در آنجا تقریبا همه اعضای بالغ خانواده کار می‌کنند تا بتوانند یک زندگی متوسط داشته باشند ولی در ایران فقط پدر خانواده کار می‌کند و همه ارتزاق می‌کنند. روشنایی داخل یک منزل ایرانی (برق مصرفی) معادل حداقل ۵ منزل کانادایی است. مصرف گاز که از این حد هم خیلی بالاتر است. مردم در ایران میوه را جعبه‌ای می‌خرند ولی آنجا دانه‌ای می‌خرند.

کلا به نظر من در شرایط فعلی، مردم در ایران زندگی راحت و البته نسبتا مرفه‌ی دارند ولی متوجه این شرایط نیستند. در غرب، همه اعضای بالغ خانواده کار می‌کنند و آخرش هم در آپارتمانهای کوچک زندگی می‌کنند و در مصرف برق و گاز و حتی آب بی‌نهایت صرفه جویی می‌کنند. مالیات خود را هم تمام و کمال پرداخت می‌کنند و فرار مالیاتی خیلی کم است. رشد رفاه مردم در ایران ارزیابی‌ها و نمودارهای اقتصادی جهانی بالاست ولی هرگز از دل اسناد بیرون کشیده نمی‌شود و رسانه‌ای نمی‌شود [چون مردم ایران همیشه باید در توهم بدبخت بودن باقی بمانند و فقط نق بزنند].

سطح توقع مردم ایران از زندگی، بطور باور نکردنی و کاملا غیر واقعی بالاست درحالیکه بازدهی کاری آنها خیلی خیلی پایین تر از متوسط جهانی است. کلا مردم ایران را در این مدت، مردمی دیدم که برای رسیدن به حد عالی از رفاه عجله زیادی دارند و حاضر نیستند این عجله را با افزایش تلاش و کوشش خود جبران کنند. متاسفانه مردم ایران دزدیدن از کار و رسیدن به ثروت را از هر روشی، نوعی زرنگی می دانند. فرار از پرداخت مالیات را هنر می دانند و کلا فرمولهای اقتصادی درایران خیلی جوابگو نیست. اگر روزی پول نفت در این کشور تمام شود آنوقت مردم میفهمند که در چه ناز و نعمتی زندگی می کرده اند و شاید شرایط امروزی مردم ایران، برای نسلهای بعدی یک خواب و رویا باشد!!

کلا من فکر می کنم مردم ایران باید از شرایط کنونی حداکثر استفاده را بکنند و کمتر نق بزنند چون این شرایط همیشگی و پایدار نیست و با این نحوه فعلی کار کردن ایرانی ها اگر در کشورهای غربی بودند، نان خالی هم برای خوردن کسی به آنها نمی داد!!!

برایم جالب بود که میدیدم حتی روستاهای کردستان و بقیه شهرهای ایران همه گاز لوله کشی شهری دارند. سطح رفاه در شهرستانها هم نسبتا خوب توزیع شده و از آن تبعیض های آنچنانی که شنیده بودم فاصله زیادی داشت.

در موارد سیاسی هم علیه ایران تبلیغات اغراق آمیزی وجود دارد. به هر حال ساختار سیاسی ایران با ایده آل های غربی فاصله دارد ولی سیاه نمایی بیش از حدی می شود. کانادا که بودم در مورد یکی از شهروندان گُرد که محکوم به اعدام شده بود خبرهای زیادی خوانده بودم و ما هم چون گُرد بودیم خیلی موضوع را پیگیری می کردم. وقتی به کردستان رفتیم از خود مردم محلی آنجا شنیدیم که او در یک درگیری مسلحانه دو نفر را به قتل رسانده و از طرفداران تجزیه ایران است! ولی ما در تمام تبلیغات از او یک فعال مدنی شنیده بودیم! در کل فهمیدم که هیچ رسانه ای حتی رسانه های غربی نمی توانند کاملا صادق و بی طرف باشند.